

جمعه 14 آذر 1399-18 ربیع الثاني 1442-4 دسامبر 2020

رحلت فقیه بزرگوار و مدرس کبیر آیت الله "سید محمدباقر درجه ای اصفهانی" (1302 ش)



رحلت فقیه بزرگوار و مدرس کبیر آیت الله "سید محمدباقر درجه ای اصفهانی" (1302 ش)، آیت الله سید محمدباقر بن مرتضی درجه ای در حدود سال 1226 ش (1264 ق) در اصفهان به دنیا آمد و مقدمات و سطوح را در زادگاه خود سپری کرد. وی از آن پس برای تکمیل تحصیلات خود راهی حوزه علمیه نجف شد و با شرکت در درس بزرگان نامداری همچون آیات عظام: میرزا محمد حسن شیرازی معروف به میرزای بزرگ شیرازی، شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر و میرزا حبیب الله رشتی به مدارج علمی دست یافت. آیت الله درجه ای از آن پس در اصفهان به تدریس اشتغال یافت و شاگردان برجسته ای پرورش داد که آیت الله سید حسین بروجردي و استاد جلال الدین همایي از آن جمله اند. استعداد فطری و پشتکار عالی و استفاده از استادان بزرگ، آیت الله درجه ای را در فقه و اصول از استادان مسلم و مجتهد بزرگ گردانید. مجلس درس ایشان در اصفهان، نظیر و رقیب نداشت و معظم الرای در این درجه در علم، در زهد نیز مثال زدنی بود. این عالم ربانی سرانجام در چهاردهم آذر 1302 ش برابر با 28 ربیع الثاني 1342 ق در 76 سالگی بدرد حیات گفت و پس از تشییع

کم سابقه، در قبرستان تخت فولاد اصفهان به خاک سپرده شد. درگذشت، اباضی، دان، فلسفه و حکیم عالیقدر، "سید طاهر تنکابنی" (1320 ش)، در کلاردشت مازندران به دنیا آمد. در میرزا طاهر تنکابنی فرزند میرزا فرج الله در حدود سال 1242 ش (1280 ق) در کلاردشت مازندران به دنیا آمد. در شانزده سالگی برای تکمیل تحصیلات خود راهی تهران شد و در مدرسه سپهسالار به فراگیری علوم پرداخت. میرزا طاهر در درس میرزا محمد رضا صهبای قمی و میرزا ابوالحسن جلوه و آقا علی حکیم، حکمت و نزد میرزا عبدالله، نجوم و هیئت آموخت. پس از مدتی، میرزا طاهر تنکابنی به واسطه ذکاوت و هوش سرشارش از هم دوره و دوره ای های خود پیشی گرفت و مورد توجه خاص میرزای جلوه واقع شد. میرزا محمد طاهر، علاوه بر احاطه به فلسفه و حکمت، در فقه، اصول، نجوم، ادبیات و ریاضیات نیز تخصص داشت و سالیان طولانی در مدرسه سپهسالار و مدرسه علوم سیاسی تدریس می کرد. با آغاز نهضت مشروطه، وی به صف آزادی خواهان پیوست و پس از صدور فرمان مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی، از طرف طبقه طلاب به نمایندگی در مجلس برگزیده شد و در دوره سوم نیز از طرف مردم تهران به مجلس راه یافت. میرزا طاهر به هنگام کودتای سیدضیاءالدین طباطبایی، دستگیر و زندانی شد و بار دیگر در دوران رضاشاه، به زندان افتاد. میرزا طاهر تنکابنی از مشاهیر دانشمندان اسلام در سده چهاردهم هجری به شمار می رود. وی فقیهی فیلسوف و حکیمی عارف بود تا بدانجا که او را "خاتم الحکماء" نامیده اند. بر صراحت گفتار و دلیری، مشهور بود و بی آنکه از کسی بیمی به دل راه دهد، آنچه را که در دل داشت به زبان می آورد. وی کتابخانه ای با چهار هزار جلد کتاب داشت که مجموعه ای از نفیس ترین و بهترین کتاب ها را در آن گرد آورده بود و برخی از آن ها، نسخه های خطی نایاب بودند. میرزا طاهر از نوادر روزگار بود و در مراتب سیر و سلوک او، حکایت های زیادی نقل شده است. از مناعت طبع و علو نفس او، همان بس که وقتی تمام املاکش در شمال را مصادره کردند، لب به شکوه و شکایت نگشود. سرانجام این حکیم فرزانه پس از یک دوره بیماری و در پی یک عمل جراحی در چهاردهم آذر 1320 ش برابر با شانزدهم ذی القعدة 1360 ق در 78 سالگی وفات یافت و برحسب وصیت خود، در جوار مزار مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه واقع در ابن بابویه در ری مدفون شد.

رحلت مدرس و عالم ربانی آیت الله سید مصطفی صفایی خوانساری (1413 ق)، آیت الله سید مصطفی صفایی خوانساری در سال 1321 ق (1281 ش) در خوانسار به دنیا آمد. پس از فراگیری دروس مقدماتی حوزه، در محضر اساتید بزرگی همچون: شیخ عبدالکریم حائری یزدی، سید ابوالحسن رفیعی قزوینی و میرزا محمدعلی شاه آبادی حاضر شد و در نجف در حلقه ای درس حضرات آیات سید ابوالحسن اصفهانی و میرزای نایینی شرکت جست. آیت الله صفایی خوانساری اجازات متعدد اجتهاد و روایی را از حضرات آیات حائری، بروجردي و اصفهانی دریافت کرد. سرانجام این عالم ربانی در 92 سالگی در تاریخ 23 مهر 1371 ش چشم از جهان فروبست و پیکر پاک ایشان در مسجد بالاسر حرم حضرت معصومه (س) به خاک سپرده شد.

مرگ "توماس هابز" فیلسوف و نظریپرداز برجسته انگلیسی (1679 م) توماس هابز، فیلسوف معروف انگلیسی در پنجم آوریل 1588 م در این کشور به دنیا آمد. وی از نوجوانی به نگارش کتاب پرداخت و پس از آن برای ادامه تحصیلات خود وارد آکسفورد شد. هابز از آن پس با مطالعات فلسفی خود، از ماکیاوولی، فیلسوف ایتالیایی تاثیر پذیرفت و به نشر افکار خود پرداخت. فلسفه هابز از علاقه و رغبت او به حوادث و امور عالم سرچشمه می گرفت. وی فیلسوفی بود به حد افراط مادی. از دیدگاه او، اجتماع همانند یک ماشین است که تنها قدرت فرمان روم می تواند آن را به کار اندازد. هابز می گفت: برای فرار از نابسامانی جوامع، آدمیان دور هم جمع می شوند و جوامعی را که ترجیحاً تحت اداره یک قدرت قانونی مرکزی است، تشکیل می دهند.

غرض از این اجتماع آن است که از بروز جنگ میان افراد جلوگیری شود. هابز تاکید می‌کند که پیمان و قراردادی که میان افراد يك جامعه بسته می‌شود؛ باید به وسیله يك تن بهتر به اجرا در می‌آید. به عقیده او هر جا تفرقه قدرت هست، آشوب و اغتشاش نیز وجود دارد. بنابراین، پیمان بسته می‌شود که افراد جامعه از پیشوایان خود اطاعت کنند. در حقیقت، افراد به يك نوع انقیاد اختیاری برای تمام عمر گردن می‌زنند و این قرارداد با شمشیر به اجرا گذاشته می‌شود؛ زیرا قراردادی که زور و شمشیر از آن حمایت نکند، حرفی بیش نیست. هابز می‌گوید: قدرت شاه باید نامحدود باشد. وی باید همه افکار را سانسور کند. به همه ادیان نظم دهد، هر تدبیری را به دقت بسنجد و هر طغیانی را فرونشاند. باید قوانین مربوط به مالکیت را تهیه و تنظیم کند، زیرا همه املاک، در تحلیل واپسین به شاه تعلق می‌گیرد. هابز می‌گوید: خیلی آسان می‌توان مردم را معتقد ساخت که اطاعت از پادشاه، وظیفه ای الهی است، زیرا ذهن آدمی راغب و فریفته عقاید دینی است. می‌توان در کلیسا، خطابه‌ها و موعظه‌ها، خاصه، و در مدارس، درس‌ها، مخصوصی قرار داد و به وسیله ضرورت، اطاعت از پادشاه را در اذهان مردم فرو کرد. همچنین هابز معتقد بود که زندگی افراد جامعه به تمامی در ید قدرت پادشاه است و هرگونه ابراز نارضایتی از کار حاکم، حتی اگر به جا باشد، باید به سختی سرکوب شود. بدین ترتیب، چون هابز سلاطین را خداوندان روی زمین می‌دانست، به نوعی سلطنت استبدادی گرایش پیدا کرد و از خصوصیات پادشاه آن می‌دانست که احتیاجی به حفظ قول و عمل به آن ندارد. اندیشه‌ها، هابز را می‌توان بدین ترتیب برشمرد: حاکم، اقتدار نامحدود دارد و هرگونه نافرمانی از اتباع جامعه، غیرقابل قبول و غیرعادلانه است؛ طبیعت اصلی همه آدمیان یکسان است و همه، تبهکار و درنده خو هستند. در حکومت استبدادی مورد نظر هابز، از سازمان‌ها، سیاسی یا بحث‌ها، مشاجره‌ها، آمیز خبری نیست و همه اقشار جامعه، به مثابه نوکران و خدمت‌گزاران شاه و عامل و مفسر نیت و اراده او هستند. پس از این مباحث، هابز فلسفه خود را اختتام می‌بخشد و اظهار امیدواری می‌کند که شاهان، حکمت وی را مدنظر قرار دهند و به استبداد بپردازند. هابز، انسان را تحت تربیت غریزه می‌دانست ولی به هنگام شکل‌گیری قدرت، وی فرد محاسبه‌گر را خواهد بود که این نظر هابز مورد نقد منتقدان قرار گرفته است. هابز نظرات خود را در کتاب‌ها، هابی چون علم سیاست، فلسفه درباره حکومت و قدرت يك دولت مطرح ساخته است. هابز توقع داشت که وفاداری و خدمت او را به پادشاهان، با برقراری مستمری کافی، پاداش دهند. پادشاه وقت نیز چنین کرد و يك صد لیره در سال برای او اختصاص داد. اما خود هابز گفته بود که پادشاه احتیاجی به حفظ قول خود ندارد، از این رو، پادشاه انگلستان نیز هرگز به قول خود عمل نکرد و مستمری هابز هرگز به او نرسید. توماس هابز سرانجام در 4 دسامبر 1679م در 91 سالگی درگذشت.

حمله نیروهای انگلیسی به خارك و بوشهر در پی تصرف هرات توسط ایران (1856م)
هنگامی که انگلستان در سال 1856م درگیر جنگ کریمه در اروپا بود، ناصرالدین شاه قاجار، به تحریک و تشویق روس‌ها که در جنگ کریمه با انگلیسی‌ها درگیر شده بودند به هرات لشکرکشی کرد و با استفاده از گرفتاری انگلیس در جنگ کریمه، هرات را در اول نوامبر 1856م به تصرف خود در آورد. دولت انگلیس در همین روز به ایران اعلان جنگ داد. بلافاصله هشت کشتی جنگی انگلیس با تعدادی کشتی‌های بخاری و بادی به حرکت در آمده و در چهارم دسامبر همان سال، بنادر و جزایر ایران در خلیج فارس را مورد حمله قرار دادند. در نتیجه تا پایان سال، جزیره خارك و بندر بوشهر به تصرف نیروهای انگلیسی درآمد و در ژانویه سال 1857م، سربازان انگلیسی و هندی با پیشروی در داخل خاک ایران، تا ناحیه کرمان پیش رفتند. در همین احوال، قوای انگلیس در حوالی خرمشهر پیاده شدند و کشتی‌های جنگی آنان، اهواز را به تصرف خود در آوردند. ناصرالدین شاه که از عاقبت کار بیم‌ناک شده بود، با اعزام نماینده‌ای به پاریس، خواستار میانجی‌گری فرانسه در این زمینه گردید. در نتیجه قراردادی در چهارم مارس 1857م منعقد شد که به موجب آن، دولت ایران تعهد داد که در برابر خروج نیروهای انگلیس، از ایران، بی‌درنگ هرات را تخلیه و از هرگونه ادعای حاکمیت و سلطنت بر افغانستان صرف نظر نماید و ثانیاً بندرعباس و چاه بهار را در ازاء مبلغ ناچیزی اجاره، به والی مسقط در کشور عمان واگذار کند. بند دوم، موضوعی بود که به هیچ وجه ارتباطی به اختلافات ایران و انگلیس نداشت. با این حال دولت هراسان ایران، بلافاصله این قرارداد ننگین را پذیرفت و ناصرالدین شاه بدون اخذ هیچ نتیجه‌ای، با سرافکندگی، دستور عقب‌نشینی نیروهای ایران از افغانستان را صادر کرد. از این زمان بود که ایران، به کلی از افغانستان جدا شد و افغانستان تحت الحمايه انگلستان قرار گرفت.